

## شرحی در خصوص سید اشرف‌الدین گیلانی

فاضل ارجمند جناب آقای محمدحسین طارمی

مدیر مسئول محترم فصلنامه تاریخ معاصر ایران زید عزه

با درود فراوان به استحضار می‌رساند: جناب آقای جلال فرهمند در مقاله «رکن چهارم (اسناد مطبوعات ایران: دوره قاجار) مندرج در بیست و سومین شماره تاریخ معاصر از صفحه ۳۵۵ تا ۴۶۵ به شماره ۴۴ سندی از (...) همسر مدیر روزنامه نسیم شمال و تقاضای رفع توقیف از آن) به چاپ رسانیده که برای تعداد انگشت‌شمار آگاهان بازمانده از آن دوران، شگفتی‌برانگیز و بسیار قابل تأمل است؛ به ویژه آنکه فصلنامه تاریخ معاصر ایران را مرجعی معتبر برای پژوهندگان جوان می‌شناسند، جوانانی که متأسفانه به تاریخ کشور کمتر از حد اقل توجه نشان می‌دهند و به اشارتی می‌گذرند؛ پس ضروری است که در مرجع همه مسائل با شفافیت کامل درج و ارائه گردد.

اساساً در بررسی اسناد نمی‌باید حد اعلای وسواس را ندیده بگیریم. در این راه، به‌کارگیری احتیاط کاملاً ضرورت دارد به ویژه آنکه گاه اسنادی یافت می‌شوند فاقد اصالت، و برساختگی آنها به منظوره‌های خاصی، در زمانی مشخص آشکار است. نمونه‌اش همین سند شماره ۴۴ چاپ شده در صفحه ۴۰۵ از همسر سید اشرف‌الدین حسینی گیلانی است، سید بزرگواری که عمری جامعه ایران را مفتون قلم سحر و طبع خلاق خود ساخت، با صاحبان زر و زور جنگید، از ریشخند ستیزه‌گران ستم‌پیشه و ضدمردمی بازنايستاد، به خاطر رهایی مردم با مظلومیتها ساخت و امروز هم به جای نگاه شفاف‌تری به زندگی‌نامه‌اش، بیاییم با چاپ و نشر اسناد مجعولی به این مظلومیت تداوم ببخشیم.

بدون نیت مظلومیت‌زدایی، تنها به اقتضای سن و کسب اطلاعات از معمرینی که محضرشان را درک کرده‌ام و شماری از آنها با سید به‌گونه‌ای نزدیک و به‌منظور رسیدن به هدفی مشترک و مقدس در جبهه دیگری، با خودکامگان، قلدران، ثروتمندان آزمند و بیگانه‌پرستان می‌جنگیده‌اند شنیدم که: سید به هنگام جوانی همسری برگزید و از او صاحب دختری شد، ولی این تنها دختر، در نوجوانی به علت نامعلومی خودکشی نمود

و مادر به سوگ نشسته، که تاب تحمل آن مصیبت را نداشت، به فجأه به دیار باقی شتافت و این دوران مصادف است با انقلاب گیلان و وابستگی شدید سید به انقلابیون، انقلابی که پا از محدوده گیلان بیرون نهاد و استبدادزدگی تهران اسیر و دربند را پایمال کرد؛ بنابراین، فرصتی دست نداد تا به تشکیل خانواده بپردازد، در این دوران که او هم با انقلابیون به تهران مهاجرت کرده بود، اکثراً در خانواده اکبر، به ویژه خانه مرحوم فتح‌الله خان اکبر، سردار منصور می‌زیست، ولی استغنائی ذاتی وی طفیلی شدن را نپسندید.

سید از همان زمان در مدرسه صدر حجره‌ای گرفت و زندگی در تنهایی را آغاز نمود و چه بسا به انگیزه تنهازیستی در سال ۱۳۹۹ ه. ق دچار جنون شد که این دوره دو سال به طول انجامید، و خود شخصاً در سرمقاله شماره روز پنج‌شنبه مورخ ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۳۴۱ ه. ق چنین می‌نویسد:

در تحت توجهات امام عصر عجل‌الله فرجه، عموم مسلمین و معارف خواهان را بشارت، این بنده نظر به اینکه مدت دو سال بود کسالت مزاج داشته و مریض بودم، گاهی در دارالمجانین و گاهی مسافرت به بیلاقات؛ این بود که از ملاقات هموطنان محترم محروم و از خدمات به هموعان عزیز بازماندم. اینک که به مرحوم حضرت نجبت و دعای دوستان رفع نقاهت شده است و بنا به خواهش آنان مجدداً مبادرت به درج نسیم شمال می‌نمایم... (الخ)

درباره تنهازیستی این بزرگوار، زنده‌یاد حبیب یغمایی نوشته است:  
در پنجاه سال پیش در اطراف مسجدشاه چند مدرسه قدیمی بود که محصلین فقیر که از ولایات می‌آمدند در آن مدارس سکونت می‌جستند و از آنها بود مدرسه مادر شاه، مدرسه صدر، مدرسه دارالشفاء... (مجله یغما، شماره ۱ سال ۲۸ فروردین ماه ۱۳۵۴ ص ۳۰)

و اضافه می‌نماید که:  
منزل سیداشرف یکی از حجره‌های مدرسه صدر بود. شام و نهارش را به کمک خادم مدرسه می‌پخت و فراهم می‌آورد. نه به منزل کسی می‌رفت و نه کسی را می‌پذیرفت. بارها دهنخدا و بهار و کمالی به دیدنش رفته‌اند و آنان را نپذیرفته است... (همانجا، ص ۳۱)

در تأیید نوشته یغمایی، مینویی روان سعید نفیسی می‌نویسد:  
سیداشرف‌الدین در ضلع شرقی مدرسه صدر، در جلوخان مسجدشاه حجره‌ای تنگ و تاریک داشت. ائانه مختصر پاکیزه‌ای از فروش نسیم شمال تدارک کرده بود.

زمستانها کرسی کوچک یک نفری پاکیزه‌ای می‌گذاشت، روی آن جاجیمی سبز و سرخ می‌کشید.... (خاطرات سیاسی، ادبی، جوانی. به کوشش علی‌رضا اعتصام. تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۱. ص ۵۲)

و پس از به تصویر کشیدن زندگینامه او می‌افزاید:

من و یحیی ریحان و ستید ابوالقاسم ذره و ستید عبدالحسین حسابی تنها معاشران او بودیم، در همان گنج مدرسه به دیدارش می‌رفتم... (خاطرات. ص ۵۳)

آنگاه به روشنی از تنهازیستی او سخن به میان می‌آورد و می‌گوید:  
خود حکایت می‌کرد که در جوانی در قزوین دل‌داده دختری از خاندان خود شده و پدر و مادر دختر از پیوند با این ستید بی‌اعتنا به همه چیز خودداری کرده‌اند. از آن روز ناکامی عشق را در دل، در زیر خاکستر که گاهی گرم می‌شد پنهان کرده بود. به همین جهت، در سراسر زندگی، مجرد زیست... (خاطرات. ص ۵۴)

سپس دربارهٔ جنون او می‌نویسد:

او را به تیمارستان شهر نو بردند که در آن زمان دارالمجانین می‌گفتند. اطاقی در حیاط عقب بیمارستان به او اختصاص دادند؛ بارها در آنجا به دیدن و دلجویی و پرسش و پرستاری او رفتم... (خاطرات. ص ۵۷)

یغمایی هم به دیوانگی او اعتراف دارد و پس از آوردن سطورری از آنچه من در بالا، از روزنامه‌اش نقل نمودم می‌افزاید:

بنده هم که در اواخر عمرش زیارتش کردم چنین حالی در او یافتم؛ آخر یک نفر که ستید باشد، شاعر هم باشد، روزنامه‌نویس هم باشد، فقیر و مسکین هم باشد، اگر جنون نداشته باشد که چیزی ندارد. (یغما. ص ۱۳۳)

بنابراین آنچه آورده شد، مسئله تنهازیستی و جنون ستید نیاز به اثبات ندارد. پس از این دو سال به صلاح‌دید جهانگیر نام رئیس دارالمجانین تهران، دوستان آستین بالا زدند و همسری برایش انتخاب نمودند، ولی این زن بار خاطر بود، نه یار شاطر. از همان آغاز ازدواج تندخویی و ستیز پیش گرفت و ناسازگاری نشان داد. اشرف‌الدین به علت این ناسازگاری پس از کوتاه‌زمانی وی را طلاق گفت و دگرباره به گوشه‌نشینی پرداخت، یعنی همان بی‌همزبانی، همان تنهایی دردناک، همان پخت و پز همیشگی؛ نه روی اصول، که فقط برای سد جوع و سیر کردن شکم که خود در این باره طی مکتوب منظومی با مردم رشت به در دل نشسته است...

مدت شش ماه با بیمارها دیدم از دست فلک آزارها

هیچ کس از من هواداری نکرد	اندر آن موقع نگهداری نکرد
ناکه از لطف خداوند جهان	حالم شد خوب، گردیدم روان
ناکه ظاهر شد مرا تغییر حال	دوستان دادند مخلص را عیال
چون که دیدم بی وفایی از قرین	گشتم اندر منزلم گوشه نشین

آیا با چنین صراحتی دیگر می توانیم نخست (عائله) تصویری و برساخته در متن سند شماره ۴۴ سید اشرف الدین را باور کنیم؟ - دو دیگر، با آنچه در آغاز همین نامه آمده، و شعر پایانی هم گواه آن می تواند باشد، چگونه بیوه مطلقه ای می تواند چنین نامه ای بنویسد؟ - سه دیگر، به فرض که بیشرمی تا به این پایه رسیده باشد، چرا در زیر نامه طبق معمول زمان ضعیفه، کمینه، مظلومه... و آنگاه قید اسم نشده و تنها به (عریضه کمینه عیال مدیر نسیم شمال اشرف الدین الحسینی) اکتفا گردید؟ و چرا خود اشرف الدین از نامه خودداری کرده است؟ - در چهارم آیا بی اعتنائی قاطعانه به محتوای نامه و به هیچ انگاشتن با دستور (ضبط شود) حاشیه، خود نشانه آشکار مجعول بودن سند نیست؟ با توجه به دلایل بالا، از کدام عائله سخن به میان است؟ تمام آنهایی که زندگینامه اشرف الدین را نوشته اند از بازماندگان او که واقعاً هم وجود نداشته اند سخنی نگفته؛ سید هیچ وقت دست تکدی پیش کسی دراز نمود. او، که با مناعت طبع و قناعت کامل و غنای روحی زیست و همه چیز را به سخره گرفت، چگونه برای چه این همه شرف و آزادگی و استغنا را زیر پا نهاده و (بهای کف نان) تمنا کرده و از «حضرت اشرف» خواسته تا چند تن اولاد پیغمبر (ص) را از «گرسنگی تلف» نفرمایند؟

تصدیق می فرمایید که در بررسی اسناد نه تنها علت و موقعیت تنظیم سند باید مشخص گردد، بلکه لازم است به روشنی صحت و سقم متن سند نیز معلوم شود، چون پژوهندگان جوان، با سهل انگاری، برای اثبات نظر خود از یک سند نادرست هم بهره می گیرند که انحرافات بی شمار و شگفت انگیزی را موجب خواهد شد و تاریخ معاصر ایران نباید چنین اجازه ای بدهد.

پرتال جامع علوم انسانی

با احترامات شایسته، فریدون نوزاد.